

## **The Maxim of the Precedence of Urban Interests over Personal Interests<sup>1</sup>**

**Mostafa Dorri** 

Professor of Advance levels of Qom seminary- Qom - Iran; mostafadorri@yahoo.com

---


Receiving Date: 2022-01-23; Approval Date: 2022-02-24

---

### *Abstract*

One of the important conflicts in solving the problems of the jurisprudence of urban areas and urbanization is the conflict between the personal interests of individuals and the public interests of the city. There are many examples of this case that it can be mentioned as a jurisprudential maxim. According to this maxim, in the conflict between urban interests and the personal interests of individuals, it is always necessary to give priority to the interests of the city. To prove this, several arguments have been relied on, including some verses of the Holy Qur'ān, the Practice of the Commoners (*sīrah al-'uqalā'*), the maxim of the Sanctity of Disorder in the System

---

1 . Dorri – M ; (2022); “ The Maxim of the Precedence of Urban Interests over Personal Interests “; *Jostar \_ Hay Fiqli va Usuli*; Vol: 8 ; No: 26 ; Page: 37-63 ; 10.22034/jrj.2022.72484

© 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

(*ḥurmat al-ikhtilāl al-nizām*), and the basis of the religious law (*sharī‘ah*). The result, however, is that one cannot always order to give priority to one over the other, but rather the precedence of each depends on how important it is to the other. Accordingly, each of the urban and the individual interests that were the most important take precedence over the other. However, it is usually urban interests that are the most important rather than individual interests and individual interests are often not on the “important” side.

*Keywords:* Jurisprudence Maxims, Urban Interests, Individual Interests, the most Important and Important, Disorder of the System

## قاعده تقدیم مصالح شهری بر مصالح شخصی<sup>۱</sup>

مصطفی دزی<sup>id</sup>

دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و مشهد و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، قم - ایران؛  
mostafadorri@yahoo.com رایانامه:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵

### چکیده

یکی از مسائل مهم در حل مسائل فقه شهر و شهرنشینی، تزامن منافع شخصی افراد با منافع عمومی شهر است. این امر به قدری مصادیق متعدد دارد که می توان از آن به عنوان یک قاعده فقهی یاد کرد. براساس این قاعده، در تزامن بین مصالح شهری و منافع شخصی افراد همواره لازم است منافع شهر را مقدم کرد. برای اثبات این امر به ادله متعددی از جمله برخی آیات قرآن، سیره عقلا، قاعده حرمت اخلاص نظام و ارتکاز شرعی تمسک شده است. نتیجه اما این است که نمی توان همواره حکم به تقدیم یکی از این دو بر دیگری کرد، بلکه تقدم هر یک تابع اهم بودن آن نسبت به دیگری است. بنابراین هر یک از مصالح شهری و مصالح فردی که اهم بود، بر دیگری مقدم می شود، اگرچه معمولاً این مصالح شهری است که اهم از مصالح فردی قرار می گیرد و مصالح فردی غالباً در جانب «مهم» قرار می گیرند.

**کلیدواژه ها:** قاعده فقهی، مصالح شهری، مصالح شخصی، اهم و مهم، اخلاص نظام.

۱. دزی، مصطفی. (۱۴۰۱). قاعده تقدیم مصالح شهری بر مصالح شخصی. فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. ۸. (۲۶). صص ۳۷-۶۳.

## مقدمه

در زندگی شهری تراحمات زیادی میان مصلحت شهر و مصلحت افراد به وجود می‌آید. برای نمونه، طرح‌های توسعه یا تغییر کاربری معمولاً نیازمند تصرف در تمام یا بخشی از املاک مالکان است. این در حالی است که در پاره‌ای موارد، مالکان راضی به این امر نمی‌شوند. در این جا مصلحت شهر که همانا توسعه یا تغییر کاربری است، با مصلحت فرد یعنی حفظ ملکش به همان صورتی که بوده‌است، تراحم می‌کند.

در این جا این پرسش پیش می‌آید که در تراحم بین مصلحت فرد و مصلحت شهر، کدام‌یک را باید مقدم کرد؟ به عنوان مثال، در صورتی که برای تعریض یک خیابان لازم باشد برخی املاک تخریب شوند و صاحبان این املاک نیز به دلایلی راضی به فروش نباشند، در این موارد چه باید کرد؟ آیا باید مصلحت عمومی شهر یعنی تعریض خیابان با هدف سهولت عبور و مرور را مقدم کرد یا آن که مصلحت صاحبان املاک را که راضی به فروش ملک خود نیستند، مقدم نمود؟

گاهی مصلحت عمومی شهر، به اجرای طرح ترافیک در برخی مناطق تعلق می‌گیرد تا عبور و مرور بهتر صورت پذیرد و آلودگی هوا نیز کمتر شود، در حالی که برخی از شهروندان به جهت مراجعه بسیار به همان مناطق دارای طرح ترافیک، به دشواری و سختی می‌افتند. آیا در این جا باید مصلحت عمومی شهر را در نظر گرفت و در برخی مناطق شلوغ و پررفت و آمد طرح ترافیک را تصویب و اجرا کرد یا آن که به مصلحت برخی افراد عمل کرد و از طرح ترافیک صرف نظر نمود؟

همچنین گاهی مصلحت عمومی شهر به فروش تراکم تعلق می‌گیرد تا هزینه‌های شهر تأمین شود، در حالی که خریداران تراکم، از این امر گلایه دارند و قیمت آن را که تفاوتی چندانی با قیمت زمین ندارد، نادرست می‌دانند. آیا در این گونه موارد باید مصلحت همه شهر را در نظر گرفت و تراکم را فروخت، یا آن که به مصلحت برخی شهروندان که سازنده ساختمان و خریدار تراکم هستند عمل کرد و برای فروش تراکم، مبلغ چندانی در نظر نگرفت؟

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۴۰

برخی شاید از روشن بودن تقدم مصلحت شهر به عنوان مجموعه‌ای افراد، بر مصلحت فرد سخن بگویند، ولی در دنیای مدرن امروزی چنین چیزی آن‌چنان واضح و روشن نیست. برای مثال، گاهی به جهت این که فردی به فروش ملکش برای ساخت اتوبان شهری راضی نیست، مسیر اتوبان را منحرف می‌کنند تا از ملک او رد نشود.

این مقاله به دنبال بررسی این موضوع به عنوان یک قاعده فقهی است، چرا که «تقدم مصلحت شهر بر مصلحت شخص» آن‌چنان دارای مصادیق و مسائل متنوع است که صلاحیت اندراج به عنوان یک قاعده فقهی را دارد.

### پیشینه قاعده

شهر در مفهوم امروزی خود، بسیار متفاوت از آن چیزی است که در قرون گذشته وجود داشته است، از این رو در کلمات فقها احکامی به طور ویژه درباره آن به چشم نمی‌خورد. بنابراین برای به دست آوردن مذاق فقه درباره قاعده مذکور می‌توان به احکام کلی اجتماعی یا موارد مشابهی مراجعه کرد که از آن احکام بتوان این قاعده را استخراج کرد.

قاعده تقدیم  
مصلح شهری بر  
مصلح شخصی

۴۱ با این وصف، قاعده مذکور با این صراحت، اگرچه در نوشته‌های فقیهان مسلمان وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد برای پیدا کردن رد قاعده در تاریخ فقه باید حضور مصلحت عامه را در فقه نشان داد و سپس نمونه‌هایی از تقدم آن بر منفعت اشخاص را در موارد تراحم نمایان کرد. فقهای متقدم در موارد متعددی به لزوم رعایت مصلحت عمومی تصریح کرده‌اند (راوندی، ۱۴۰۵ق، ۱/۳۵۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳/۵۲۹؛ حلبی، ۱۴۱۷ق، ۱۲۴؛ حلبی، ۱۴۰۸ق، ۱/۳۰۳؛ حلبی، ۱۴۲۰ق، ۶۲؛ عاملی، ۱۴۱۴ق، ۳/۴۵۷).

مسئله مورد بحث در کتب و نوشته‌های متأخران و معاصران نیز بیان شده است و پایه بسیاری از استدلال‌ها و مباحث آنان قرار گرفته است (حائری، ۱۴۱۸ق، ۱۰/۱۳۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۱/۲۹۳؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ۱/۱۴، ۲۸/۶۴؛ خمینی، بی‌تا، ۱/۳۴۲؛ خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ۳۲۸؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ۱/۱۷۳).

ایشان همچنین در موارد متعددی به تقدیم مصلحت عمومی بر مصلحت فردی

تصریح کرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ۲/۲؛ حلی، ۱۴۰۸، ۱/۲۷۸؛ حلی، ۱۴۲۰، ۲/۱۲۹؛ مفید، ۱۴۱۳، ۶۱۶).

این پیشینه فقهی اگرچه در رابطه با تقدیم مصالح عمومی بر مصالح فردی است و عیناً مطابق با عنوان قاعده یعنی تقدیم مصالح شهری بر مصالح فردی نیست، ولی از آن جا که تقدیم مصالح شهری بر مصالح فردی، به منزله مصداق تقدیم مصالح عمومی بر مصالح فردی است، بنابراین می‌توان پیشینه فوق را به نحوی پیشینه قاعده نیز قلمداد کرد.

### مدرک قاعده

برای اثبات قاعده مذکور به چند دلیل تمسک می‌کنیم.

**دلیل اول: آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»** (احزاب / ۶).

آیه شریفه سوره احزاب که می‌فرماید: «پیغمبر ﷺ اولى و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنان» یعنی مؤمنان باید حکم و اراده او را مقدم بر اراده خود بدانند و از جان و مال در اطاعتش مضایقه نکنند. استفاده از آیه شریفه بر چند مطلب استوار است.

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶  
بهار ۱۴۰۱

۴۲

**یکم:** برای بیان استدلال مناسب است، ابتدا مفردات آیه را توضیح دهیم.

**نبی:** نبی مشتق از «نَبَأٌ» به معنای خبر است (جوهری، ۱۴۱۰، ۱/۷۴). البته برای واژه نبی معانی دیگری مثل مکان مرتفع (راوندی، ۱۴۰۵، ۷۹۰) و راه روشن (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳۸۲/۸) نیز ذکر شده است. معنای اصطلاحی آن را فقها و متکلمان امامیه به انسانی که از سوی خدا خبر می‌آورد، تعبیر کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ۳۳۱/۷؛ طوسی، ۱۳۹۰، ۴۵۵). بنابراین کلمه عربی «نبی» با کلمه فارسی «پیامبر» تقریباً یک معنا دارد، گرچه ممکن است جزئیاتی در واژه نبی وجود داشته باشد که واژه پیامبر از آن بی‌بهره باشد. بنابراین مقصود آیه همان رسولانی است که خدا به سوی انسان‌ها می‌فرستد و به طور مشخص رسول گرامی اسلام ﷺ است. در واقع، موضوع آیه پیامبر اسلام ﷺ است، زیرا در فراز بعدی می‌فرماید: «وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ».

**اولی:** اولی از «الولی» است که ریشه آن از «و-ل-ی» مشتق شده است. معنای

اصلی «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگری است، به نحوی که فاصله‌ای میان آن دو نباشد. از این معنا می‌توان به نزدیکی و قرب و دُنُو تعبیر کرد. به معنای سرپرست نیز آمده است (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۳۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۴۰۶/۱۵).

طریحی در مجمع البحرین ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾ (آل عمران/ ۶۸) ولایت را علاوه بر معنای نزدیکی، به معنای سلطنت و تولیت نیز می‌انگارد (طریحی، ۱۴۱۶ق، ۴۵۵/۱).

آیه شریفه در مقام بیان اولویت پیامبر بر مؤمنان است و مراد از اولویت، چنان که مفسران بیان کرده‌اند، تقدم رسول خدا ﷺ در همه اموری است که هر مؤمنی نسبت به خود دارد. این معنا با استفاده از عبارت ﴿مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ به دست می‌آید، چرا که یعنی خود مؤمنین، و اولویت رسول بر خود آنان یعنی تقدم پیامبر ﷺ بر هر امری که مرتبط با مؤمنین است، از این رو او از خودشان به خودشان اختیاردارتر و بر آنان مقدم است.

بنابراین «اولی»، افعال تفضیل از «ولی» به معنای سزاوارتر و آحق و آقدم است.

**أنفسهم:** این کلمه جمع «نفس» است که در زبان عرب معانی گوناگونی دارد، از جمله ذات، روح و خون. در قرآن کریم در معانی روح، ذات، تمایلات نفسانی و خواهش‌های غریزی و... آمده است. اما مفسران «نفس» را در این آیه به معنای ذات و جان دانسته‌اند یعنی پیامبر ﷺ از ذاتشان یعنی از خودشان اولی و سزاوارتر است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ۹۴/۷).

**مؤمنین:** جمع مؤمن از آمن به معنای ضد خوف (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۲۱/۱۳) در لسان عرب استعمال شده است. ایمان که مشتق شده از این ماده و در باب افعال است، به معنای تصدیق در مقابل تکذیب است. به گفته راغب اصفهانی، ایمان گاهی به عنوان مدح در مورد کسی که اذعان و اعتراف به حق می‌کند به کار می‌رود. این اعتراف و تصدیق به حق سه رکن دارد: گواهی قلبی و اقرار زبانی و عمل جوارحی (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۹۱). بنابراین مؤمن کسی است که قلب و زبان و جوارح او تصدیق به حق کند.

با توجه به مقدمات فوق، نبی یعنی رسول گرامی اسلام ﷺ در همه امور

و از جمله در تدبیر امور اجتماعی، قضاوت و اطاعت فرمان و... بر آنان تقدم و ولایت دارد و مؤمن هر حق و منافعی که برای خودش قائل است، رسول خدا ﷺ مقدم بر او است؛ حال چه این حق و منافع، حفظ جان او باشد یا دوست داشتن خودش باشد یا برای خود حرمتی قائل باشد یا استجابت دعوت باشد و یا به کار بردن اراده خویش باشد، هر چه که باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ۲۰/۱۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲۷۶/۱۶).

**دوم:** از خلال این بحث روشن شد که اولویت مذکور، مسئله‌ای شخصی نیست و مربوط به مصالح اسلام و امور جامعه اسلامی و مسلمانان است. به عبارت دیگر، این جا شخص رسول الله ﷺ مراد نیست، بلکه شأن رئیس جامعه اسلامی بودن مراد است که نتیجه آن جریان داشتن این تقدم در همه زمان‌ها و مکان‌ها است که رسول اسلام ﷺ حضور ندارد، اما نایبان و جانشینان ایشان زعامت و ریاست جامعه اسلامی و اجرای احکام دینی را عهده‌دار هستند. این موضوعی است که با عنایت به آیاتی مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول و ولی امر را اطاعت کنید) (نساء/۵۹) قابل اثبات است.

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶  
بهار ۱۴۰۱

۴۴

**سوم:** تقدم داشتن رسول ﷺ و نایبان ایشان به عنوان شخصیت حقوقی آنان، به معنای تقدم داشتن احکام و دستورات و قوانین الهی است؛ اموری که مربوط است به مصالح اسلام و مسلمانان و اداره امور جامعه دینی.

**چهارم:** بنا بر ادله اثبات ولایت فقیه، ولایت فقیه همان ولایت رسول الله ﷺ و شعبه‌ای از آن است که در عصر غیبت به نیابت از ایشان، اداره و زعامت جامعه را عهده‌دار است. بنابراین، مفاد آیه شریفه مورد استدلال یعنی تقدم نبی ﷺ بر مؤمنان در تمام شئون در رابطه با فقهی که نایب است، از جانب شارع نیز صادق است و فقیه نیز از آن جایی که ولایتش در راستای ولایت پیامبر ﷺ و امامان با ائمه است واجب‌الاطاعة بوده و بر مؤمنان تقدم دارد.

نتیجه‌ای که از این مقدمات به دست می‌آید این است که در جامعه اسلامی، مصالح عمومی بر مصالح شخصی تقدم دارد و شهروندان باید در مقام معارضه، از



منافع خود چشم‌پوشی کنند و مصلحت عامه را اولی بدانند، چرا که بر طبق مقدمات مذکور، ولی فقیه دارای همان اختیارات رسول صلی الله علیه و آله است؛ اختیاراتی که مربوط به مصالح مسلمین است و احکام فقیه مانند احکام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس شخصیت حقوقی خود که نتیجه آن تقدم دستورات و قوانین دینی است، مقدم است. استدلال با بیان این مطلب به این نتیجه می‌رسد که از جمله قوانین لازم‌الرعاية، اجرا و التزام به قوانین شهری است؛ قوانینی که در نظام ولایی، قابل انتصاب به شرع است و ضمانت اجرای خود را از تأیید آن فقیهی می‌گیرد که تمام ارکان و نهادها به او منتهی می‌شود؛ فقیهی که سمت سرپرستی او به پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت به خدا می‌رسد. بنابراین شهروندان باید قوانین شهری‌ای را محترم بدانند که لازمه آن تقدم مصالح شهر بر مصالح شخصی آنان است.

#### تقد

اولاً اولویت می‌تواند محصول برتری شخصیت حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به سایر مؤمنان باشد، نه شخصیت حقوقی ایشان.

ثانیاً آنچه از این آیه به دست می‌آید، تقدم نظر و ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر نظر و ولایت مردم است. اما این که نظر پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به تقدم مصلحت عامه بر مصلحت اشخاص تعلق می‌گیرد، اول کلام است و امر روشنی نیست.

به دیگر سخن، تقدم ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله بر ولایت اشخاص، الزاماً به معنای تقدم مصالح عامه بر مصالح فردی نیست، چرا که ممکن است ایشان در جایی مصلحت فرد را بر مصلحت عموم جامعه مقدم کنند. مثلاً در مواردی که مصلحت عمومی با مالکیت فردی تراحم داشته باشد، ممکن است نظر ایشان تقدم مالکیت فردی بر مصالح عمومی باشد و بر همین اساس، اجازه توسعه راه‌ها و معابری را ندهند که منازل مسکونی در آن مسیر قرار دارند و مالکان آنان راضی به فروش آن نیستند. بنابراین نمی‌توان تقدم مصالح افراد بر مصالح عموم را امری مخالف با مفاد این آیه قلمداد کرد.

البته این دلیل تنها بنا بر پذیرش نظریه ولایت فقیه قابل استدلال است، در حالی که این نظریه، امری اجماعی نیست و مخالفانی دارد.

## دلیل دوم: حرمت سوءاستفاده از حق

این استدلال برهانی است به این صورت:

صغرا: تقدیم مصالح شخصی بر مصالح عمومی، سوءاستفاده از حق است.

کبرا: سوءاستفاده از حق به دلایل شرعی و عرفی ممنوع است.

نتیجه: تقدیم مصالح شخصی بر مصالح عمومی، ممنوع است.

توضیح قیاس مذکور را از تبیین کبرای آن آغاز می‌کنیم. ممنوعیت سوءاستفاده از حق به این معنا که کسی اعمال حق را وسیلهٔ اضرار به غیر قرار دهد، علاوه بر دلایل عرفی و بنای عقلا و مانند آن، از طریق روایات و احادیث وارد از معصومان علیهم‌السلام نیز قابل اثبات است. روایاتی مثل حدیث «لاضرر» و روایات دیگر به خوبی موضع شرع مقدس را بر این موضوع نشان می‌دهند و ممنوعیت آن را تأیید می‌کنند. ما در این مجال، حدیث «لاضرر» را بیان می‌کنیم و وجه دلالت آن بر مدعا را هرچند مختصر توضیح می‌دهیم. **حدیث «لاضرر»:** در روایتی از امام باقر علیه‌السلام وقتی مردی به نام سمره بن جندب به بهانهٔ سر زدن به درخت خرمایی که در خانهٔ مرد انصاری داشت، بدون اجازه وارد خانهٔ او می‌شد، مردم انصاری به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکایت برد و ایشان پس از اتمام حجت با سمره و پذیرفتن تمام پیشنهادهایشان توسط او، دستور دادند که درخت را از جا بکنند و به سمره بدهند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۰/۴۸۵).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۴۶

روایت «لاضرر» در کتب فریقین به صورت متواتر موجود است (کلینی، ۱۴۲۹ق،

۱۰/۴۷۶؛ قمی، ۱۴۱۳ق، ۴/۳۳۴؛ بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ۱/۲۴۹).

وجه دلالت روایت بر منع سوءاستفاده از حق: سمره در راستای حق خود که مالکیت درخت و استفاده از منافع آن بود، وارد خانهٔ مرد انصاری می‌شد و اسباب مزاحمت و ناامنی را برای اهل خانه فراهم می‌کرد و با وجود پیشنهادهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبنی بر ترک چنین رفتار نادرستی حاضر به مصالحه نشد و به شیوهٔ غلط خود که استفادهٔ نادرست از حق خود بود ادامه داد. نتیجهٔ رفتار او این شد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم به کندن درخت و محروم کردن سمره از حق خود داد؛ حقی که وسیلهٔ ضرر به غیر را فراهم کرده بود. بنابراین آنچه مانع بهره‌برداری سمره از مالکیت خود شد، استفادهٔ نادرست از حق بود. البته در جریان سمره، خصوصیتی وجود ندارد

که بخواهیم این حکم را مختص به او بدانیم، بلکه هر جا کسی حق خود را وسیلهٔ ضرر زدن به دیگری قرار دهد، حکم به بطلان آن حق برای او صادر می‌شود.

در مورد صغرای قیاس یعنی این که تقدیم مصالح شخصی بر مصالح عمومی از مصادیق قاعدهٔ منع سوءاستفاده از حق است، باید بگوییم که در مقام تراحم بین حق شخصی و حق عمومی، چنانچه افراد حق شخصی خود را مقدم کنند و حق جمعی و عمومی را نقض کنند، مصادیق قاعدهٔ مزبور است، از این رو حق آنان اعتنا نمی‌شود و باطل می‌شود، چرا که مقام مذکور با مقام تراحم دو حق، متفاوت است.

نمی‌توان اشکال کرد همان‌طور که در مقام تراحم دو حق، تقدم یکی بر دیگری مصادیق قاعده نیست، پس در مقام تراحم حق شخص با جامعه هم قاعده تحقق ندارد. زیرا در جواب می‌توان گفت سوءاستفاده از حق که مفاد قاعدهٔ موردنظر است یعنی استفادهٔ نادرست از حق، و هرگاه کسی حق خود و مصلحت خود را بر جامعه مقدم کند، از آن استفادهٔ نادرست کرده است، چرا که کار او ازین بردن حق یک جامعه و گروهی از افراد است و همین تکرر و گستردگی منفعت و مصلحت در سمت مقابل حق شخص، فعل او را در زمرهٔ بد استفاده کردن از حق قرار می‌دهد و موجب بطلان حق او می‌شود؛ کاری که اگر در مقام تراحم دو حق شخصی انجام شود، هرگز حکم به سوءاستفاده از حق داده نمی‌شود و عرف این عمل را مصادیق بهره‌برداری نادرست قرار نمی‌دهد، مگر در شرایط خاص.

خلاصهٔ مطلب این که گستردگی و شمول در یک طرف می‌تواند به‌عنوان ضابطی برای قرار دادن موضوع ذیل قاعدهٔ مورد ادعا و در نتیجه نقض کردن حق واحد شخصی قرار گیرد.

در نتیجه، شهروندان نمی‌توانند منافع شخصی خود را در نظر بگیرند و آن را بر مصالح جامعه مقدم کنند، زیرا مصالح و حقوق آنان در مقام برخورد با حقوق شهر و شهروندان باطل است و عمل نمی‌شود، چرا که هرگاه بخواهند از آن حقوق بهره‌برداری کنند، این کار مصادیق سوءاستفاده از حق محسوب می‌شود.

#### نقد

به نظر می‌آید این استدلال صحیح نیست، زیرا در مورد قاعده، کسی که دارای

حق شخصی است و بر آن پای می فشارد، در مقام سوء استفاده از حق خود نیست، بلکه صرفاً وجود حق خود را یادآور می شود. به دیگر سخن، مانحن فیه از موارد تراحم ضررین است: یکی ضرر فردی و دیگری ضرر عمومی، در حالی که قاعده در مقام بیان نادرستی سوء استفاده از حقوق است. از طرفی، در موارد تراحم ضررین نمی توان الزاماً به تقدم حق عمومی بر حق شخصی قائل شد.

بله، در این جا می توان از قاعده «اهم و مهم» یعنی لزوم تقدیم اهم بر مهم استفاده کرد، ولی باید توجه داشت که بنا بر این قاعده، همواره حق عمومی بر حق شخصی مقدم نمی شود، بلکه ممکن است گاهی حق شخصی اهم از حق عمومی باشد و در این صورت، نمی توان تقدم حق عمومی بر حق شخصی را نتیجه گرفت.

### دلیل سوم: ارتکاز فقهی

در منابع و متون دینی و نیز در کلمات فقها، موارد متعدد و فراوانی دیده می شود که از آن ها می توان چنین برداشت کرد که در دستورات دینی و قوانین شرعی جامعه، مهم تر از فرد و مقدم بر آن است، به گونه ای که افراد جامعه باید از حقوق خود در قبال حقوق جامعه گذشته و از منافع و امیال خود در این راستا صرف نظر کنند. ما برای اثبات مدعای خود، چند مورد به خصوص را که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، ارائه می کنیم و از طریق آن تقدم جامعه بر فرد در فرامین دینی را نشان می دهیم و سپس تسری آن به همه شئون زندگی جمعی از جمله حقوق شهری را ثابت می کنیم.

**اول:** خداوند جهاد را بر مسلمانان واجب کرده است و آنان باید برای نشر دین اسلام و نیز برای دفاع از اسلام و سرزمین های اسلامی و مسلمانان، به نبرد با دشمنان پردازند. دلیل وجوب جهاد از کتاب (بقره / ۲۱۶؛ توبه / ۵) و سنت (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۷۰/۹) و اجماع و نیز عقل به دست می آید.

در جهاد مسلمانان مجاهد با جان و مال خود برای حفظ اسلام و کیان مسلمانان تلاش می کنند و این چیزی نیست جز تقدیم مصالح مسلمین بر مصالح شخصی. کسی که در راه خدا جان و مال خود را تقدیم می کند، در واقع از منافع شخصی

خود در راه خیر عمومی می گذرد.

**دوم:** یکی از واجبات الهی که مورد وفاق همه مسلمانان است، زکات است. برای وجوب زکات علاوه بر اجماع تمام فقهای اسلامی، آیات (توبه/ ۱۰۳؛ بقره/ ۲) و روایات متعددی (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۲۴/۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۷/۲) وجود دارد. مواردی را به عنوان نمونه ذکر می کنیم.

دلالت روایات و آیات مذکور بر وجوب زکات روشن و بی نیاز از توضیح است، به ویژه روایت مُتعب که در آن، به وجه وجوب زکات یعنی بی نیازی مسلمانان تأکید شده است؛ امری که در تقدم مصالح عمومی بر مصلحت فردی تصریح دارد. به دیگر سخن، امام علیه السلام در این روایت، به تقدم مصلحت عمومی جامعه یعنی رفع نیاز مسلمانان در قبال مصلحت فردی جامعه یعنی عدم صرف مال برای دیگران اشاره دارد.

مصرف زکات وجوه گوناگونی دارد که در کتب فقهی بیان شده است، مثل فقرا و مساکین، بدهکاران، مؤلفه القلوب و... یکی از موارد مصرف آن، «فی سبیل الله» (مصارف مطابق با مصلحت عمومی) است که شامل جهاد و ساختن پل و بنای مساجد و مانند آن می شود (حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۴۷/۱؛ یزدی، ۱۴۰۹ق، ۳۱۶/۲).

**سوم:** همین بیان در باب خمس به عنوان یکی از واجبات الهی می آید (خمینی، بی تا، ۳۵۱/۱) که یکی از موارد مصرف آن در وجوه خیر عمومی است. دلیل وجوب خمس، آیات (انفال/ ۴۱) و روایات (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱۲۲/۴) است.

**چهارم:** حرمت احتکار. شیخ مفید در مقنعه، احتکار را نگهداری طعام مردم در صورت نیاز شدید آنان به این کالاها دانسته است (مفید، ۱۴۱۳ق، ۶۱۶). این تعریف مورد تأیید دیگر فقها قرار گرفته است و آنان نیز این گونه احتکار را تعریف کرده اند (دیلمی، ۱۴۰۴ق، ۱۸۲؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ۳۷۴؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ۲۶۰؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۸/۲؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۲۵۴/۲).

در باره حکم احتکار، گروهی به حرمت (عاملی، ۱۴۱۴ق، ۴۰/۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۶۱/۱۸؛ خمینی، بی تا، ۵۰۱/۱) و گروهی به کراهت آن فتوا داده اند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۹۵/۲؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۵/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۷۹/۲۲).

در این جا نیز مصالح عامه که استفاده از ارزاق عمومی است، با مصالح شخصی که اجناس متعلق به یک شهروند است و مصلحت او در نگهداری و فروش آن با قیمتی بالاتر است، تزاخم شکل گرفته که شارع مقدس به تقدیم مصلحت عمومی و بطلان نفع شخصی حکم صادر کرده است.

حاصل این که با ملاحظه این موارد، روشن می شود که مذاق شارع بر تقدیم مصلحت عمومی بر مصلحت افراد است.

### نقد

مواردی که بیان شد تماماً در صورتِ اهم بودنِ مصلحت عمومی نسبت به مصلحت شخص واقع شده بودند. بنابراین دلالتی بر این نداشتند که حتی در صورتِ اهم بودنِ مصالح فردی بر مصلحت عمومی، باز هم مصلحت عمومی مقدم بر مصلحت فردی است. با این وصف، به نظر می رسد قاعده اساسی در این مسئله، قاعده اهم و مهم است و این تطبیقات در حقیقت، تطبیقات این قاعده هستند، نه این که تقدم مصلحت عمومی بر مصلحت فردی، فی نفسه دارای موضوعیت باشد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۵۰

### دلیل چهارم: حرمت اخلاص نظام

قاعده حرمت اخلاص نظام، از مهم ترین قواعد و از جمله ضروریات مسلم اجتماعی فقه امامیه است. فقها در ابواب مختلف فقهی، به این قاعده استناد کرده اند. طبق این قاعده، آنچه سبب ازهم پاشیدگی هریک از این نظام های اجتماعی یا ضربه به آن ها و اخلاص در آن ها شود، جایز نیست و حفظ هریک از این نظام ها واجب است. طبق این قاعده، رعایت آن اموری که قوام زندگی عمومی مردم متوقف بر آن است، به طوری که اختلال در آن ها موجب هرج و مرج و از بین رفتن زندگی اجتماعی و نظم عمومی شود، شرعاً واجب است.

در کلمات فقها در موارد متعددی به این قاعده اشاره شده است و ثمراتی فقهی نیز بر آن مترتب کرده اند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۴۳۱/۲؛ حلی، ۱۴۰۴ق، ۲۴۷؛ انصاری، بی تا، ۷۲۰/۲؛ خمینی، ۱۴۲۲ق، ۵۱۰/۳).

حال اگر کسی بخواهد منافع خود را بر منافع شهر مقدم کند، موجب اخلاص در

نظام شده است، چراکه این منافع قطعاً با یکدیگر تزاخم پیدا خواهند کرد و اگر کسی فقط به فکر منافع فردی خود باشد و منافع اجتماعی را در نظر نگیرد، این امر منجر به اخلال نظام معاش مردم خواهد شد که طبق این قاعده «قاعده حرمت اخلال نظام» حرام است. بنابراین برای جلوگیری از این اخلال، باید قائل به تقدیم مصالح شهری بر مصالح افراد گردید.

### نقد

این دلیل اخص از مدعا است، زیرا از تقدیم مصالح فردی بر مصالح عمومی، همیشه اخلال در نظام پیش نمی آید. برای نمونه، اگر برای تعریض یک خیابان لازم باشد برخی خانه‌های خیابان عقب‌نشینی داشته باشند، در این جا بین مصلحت عمومی (تعریض خیابان) و مصلحت فردی (عقب‌نشینی نشدن خانه‌های ساکنین) تزاخم پیش می آید. در این جا اگرچه عبور و مرور کمی دشوار می شود، ولی نمی توان گفت از تقدیم مصالح فردی بر مصالح عمومی اخلال نظام پیش می آید.

به دیگر سخن، اخلال نظام به معنای عدم امکان تأمین معاش و ادامه زندگی مردم است، در حالی که با عدم تعریض خیابان نمی توان گفت زندگی مردم مختل شده است.

قاعده تقدیم  
مصالح شهری بر  
مصالح شخصی

۵۱ به نظر می رسد تقدیم مصالح عمومی بر مصالح فردی در صورتی موجب اخلال نظام می شود که مصلحت عامه اهم از مصلحت شخصی باشد، اما اگر این گونه نباشد و در زمانی، مصلحت شخصی اهم از مصلحت عامه باشد، نمی توان حکم به تقدم مصلحت عامه بر مصلحت شخصی داد. برای نمونه، در بسیاری از کشورها تعریض خیابان‌ها را در صورت رضایت همه صاحبان خانه‌هایی که باید عقب‌نشینی یا احیاناً تخریب داشته باشند، جایز می دانند. بارها مشاهده شده است که به خاطر خانه‌ای که حاضر به عقب‌نشینی یا تخریب نشده است، مسیر خیابان را تغییر داده‌اند. این امر ناشی از این ارتکاز است که به باور ایشان، در این موارد، مصلحت شخصی مقدم بر مصلحت عامه مردم است.

بنابراین آنچه در این موارد موجب اخلال نظام می شود، تقدیم مصلحت مهم بر اهم است، چه این مصلحت مهم، مصلحت شخصی افراد باشد و چه مصلحت عامه

جامعه. بلکه در نقد قبلی گفته شد که حتی تقدیم مصلحت مهم بر اهم نیز اگرچه امری ناپسند است، اما نمی‌توان در همه موارد، آن را مستلزم «اخلال نظام» انگاشت.

### دلیل پنجم: سیره عقلا و متشرعه

برای اثبات قاعده می‌توان به سیره عقلا و سیره متشرعه نیز تمسک جست. سیره عقلا بر این است که هرگاه بین منافع جمعی که هدف مشترک و آرمان مشترکی دارند با منافع شخصی هر یک از آنها تراحم صورت بگیرد، حکم به تقدیم منافع جمع می‌دهند و منافع شخصی را ترک می‌کنند. این امر در همه اعصار و در میان همه انسان‌ها با هر گرایش و اعتقاد و فرهنگی جریان دارد و هیچ کس در پذیرش آن درنگ نمی‌کند.

همین مطلب به‌عنوان سیره مسلمانان قابل ذکر است، چراکه سیره و روش آن‌ها بر این قرار گرفته که امور اجتماعی را مقدم کنند و این امر نیز مورد ردع و منع شارع و ائمه علیهم‌السلام قرار نگرفته است.

با توجه به این دو سیره، می‌توانیم بگوییم که مسئله مورد بحث ما در همین راستا قابل اثبات است، چراکه وقتی روش عقلا بر این است، پس باید در همه عرصه‌های اجتماعی این مسئله حاکم باشد و از آن جمله، زندگی و حیات شهری است که لازم است شهروندان مصالح و منافع جامعه را بر مصالح خود مقدم کنند.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۵۲

### نقد

اولاً همان‌طور که در نقد دلیل پیشین نیز گفته شد، مفاد سیره عقلا و سیره متشرعه، الزاماً تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت شخصی نیست، بلکه تقدیم اهم بر مهم است، چه این اهم، مصلحت عامه باشد و چه مصلحت شخصی افراد.

با این وصف، نمی‌توان مفاد سیره عقلا و متشرعه را تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت شخصی دانست، بلکه مفاد آن تقدیم اهم بر مهم است. از طرفی تقدیم اهم بر مهم گاه مستلزم تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت شخصی افراد است و گاهی مستلزم تقدیم مصلحت شخصی افراد بر مصلحت عامه.

ثانیاً در جایی که هم سیره عقلا و هم سیره متشرعه وجود دارد کشف می‌شود که



سیره «متشرعه بما هم متشرعه» نیست بلکه «بما هم عقلا» است. بنابراین درحقیقت، یک سیره وجود دارد و آن هم سیره عقلا است.

### دلیل ششم: حرمت تضييع حق

براساس این دلیل، کسی که مصلحت خود را بر مصلحت عموم مقدم کند در واقع حقوق دیگران را تضييع کرده است، حقوقی که در شرع و عرف مورد پذیرش قرار گرفته و محترم دانسته شده است. مثلاً عبور از خیابان یک طرفه در خلاف مسیر، موجب انسداد راه می شود و کسانی را که به صورت قانونی عبور می کنند را از حق استفاده از آن محروم می کند. این حقی است پذیرفته شده که دلایل فوق، این نحوه از حقوق را اثبات می کرد. از سوی دیگر و به عنوان کبرای مسئله، تضييع و پایمال کردن حقوق دیگران علاوه بر جنبه حرمت وضعی و ضمان، حرام نیز هست. بنابراین تقدیم مصلحت شخصی بر مصلحت عامه، حرام است و باید ترک شود.

در مورد کبرای مسئله یعنی حرمت تضييع باید گفت این عمل همان ظلم است و ظلم که در لغت به معنای تاریکی، وضع شیء در غیر موضع خود، ستم، ستم کردن و بیداد آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۲/۳۷۳) چیزی نیست جز پایمال کردن حقوق دیگران. بنابراین حرام است و دلیل حرمت ظلم و ممنوعیت آن حکم عقل است. نتیجه این شد که اگر شهروندی مصالح عموم شهروندان را نادیده بگیرد و منفعت خود را بر آن ترجیح دهد، مرتکب عمل حرامی شده است و علاوه بر آن، موجب ضمان نیز می گردد.

اگر کسی اشکال کند که اینجا تضييع حق شخص هم هست، پس دو حق وجود دارد که هر کدام مقدم شود دیگری ضایع می شود، در جواب می گوئیم: بنابر ادله ای که عنوان شد، شهروند خاص در این جا حقی ندارد و حق او در مقام تراحم ملغا می شود؛ از این رو تنها یک حق وجود دارد که حق عموم است.

### نقد

این دلیل نیز ناتمام است، زیرا این مورد از موارد تراحم حقیقین است به این معنا که هم تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت افراد مستلزم تضييع حق (اشخاص) است و هم

تقدیم مصلحت افراد بر مصلحت عامه موجب تضييع حق (عامه) می شود. بنابراین این گونه نیست که تنها در صورت تقدیم مصلحت شخصی بر مصلحت عامه، حقی تضييع شود، بلکه در آن سو، در صورت تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت شخصی نیز تضييع حق صورت می گیرد.

اما این پاسخ که با تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت افراد، دیگر حق شخصی ای وجود ندارد که با حق عموم جامعه تزاخم پیدا کند نیز ناتمام است، چرا که تقدیم مصلحت عامه بر مصلحت افراد، اول کلام است نه این که پیش فرض کلام باشد. تبصره ۵: شایان توجه است که دلیل اول از دلایل ذکر شده، بر اساس پذیرش نظریه ولایت فقیه در امامیه است که ولایت فقیه حاکم و زعیم جامعه اسلامی محسوب می شود، از این رو برای کسانی الزام آور است که چنین مبنایی را اتخاذ کنند یا مقلد فقیهان قائل به این نظریه باشند، اما برای کسانی که این نظریه را نپذیرفته اند، حجیتی ندارد.

همچنین هم دلیل اول و هم دلیل دوم تنها در جامعه اسلامی کاربرد و حجیت دارد، زیرا حجیت این دو دلیل شرعی است نه عقلی. بنابراین دلیلی بر لزوم پذیرش و عمل بر طبق آن‌ها در جوامع غیراسلامی وجود ندارد. دلایل بعدی اما با چنین محدودیتی مواجه نیست و به مقتضای عقلی بودن آن‌ها، هم تمام افراد ملزم به پذیرش آن‌ها هستند و هم این که در جوامع غیراسلامی نیز کاربرد و حجیت دارد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۵۴

## مفاد قاعده

قاعده عبارت است از «تقدیم مصالح شهری بر مصالح اشخاص» یعنی در صورت تزاخم بین مصالح شهری و مصالح یک شخص باید مصالح شهر را مقدم بر مصلحت فرد کرد. در این جا یک یک واژگان به کاررفته در قاعده را بررسی می کنیم.

**تقدیم:** تقدیم یعنی از میان دو امر یکی را در جهتی، پیش از دیگری قرار دهیم و نحوه ای اولویت برای آن قائل شویم. اما در اصطلاح، بحث تقدیم و تأخیر در موارد تزاخم دو امر مطرح می شود، دو امری که جمع بین آن‌ها در مقام تحقق ممکن نیست

و بین آنها ضدیت وجود دارد. در این جا باید از تقدم یکی از این دو سخن بگوئیم. **مصالح:** کلمه «مصالح» است که دو بار در قاعده به کار رفته است. مصالح جمع مصلحت و ریشه آن ص - ل - ح است.

مصلحت در لغت، در مقابل مفسده و به معنای خیر است (فیومی، بی تا، ۲/۳۴۵). در این قاعده نیز مصلحت به معنای نفع و خیر به کار رفته است و مراد این است که شهر که در واقع جامعی است اعتباری و متشکل از افراد انسانی، ساختمانها، خیابانها و... منافی دارد که این منافع به شخص ویژه ای اختصاص ندارد و مربوط به همه شهروندان است، به گونه ای که هر شخصی که در این شهر است می تواند از آن بهره ببرد.

برای مثال، احداث خیابان جدید منفعتی برای شهر به عنوان یک واحد اعتباری محسوب می شود، منفعتی که برای عموم شهروندان به عنوان یکی از اجزای شهر است. پس می توان گفت وقتی از منفعت و مصلحت شهر سخن می گوئیم در واقع از نفعی عمومی یاد می کنیم که مربوط به عموم انسانهای ساکن در این موقعیت جغرافیایی است، نفعی که شمولیت دارد و همه می توانند از آن بهره ببرند.

به بیان دیگر، امکان بهره مندی در اختیار عموم شهروندان است مثل احداث یک پارک یا خیابان یا مکان ورزشی و تجاری و امثال آن که گرچه ممکن است همه به طور بالفعل از آن استفاده نکنند، اما قابلیت بهره بردن برای همه یا حداقل تعداد زیادی فراهم است. در مقابل آن، مصلحت و نفع شخصی قرار دارد که مربوط به شخص یا اشخاص است، به نحوی که یک حق خصوصی محسوب می شود و دیگران حق استفاده و حتی قابلیت آن را هم ندارند، مثل خانه ماشین و دیگر اموال افراد که تنها آنان می توانند در آن تصرف کنند.

اما مصلحت شخصی، خیر و منفعتی است که مربوط به اشخاص شهر است و دایره شمولیت آن محدود به فرد خاص یا افراد خاصی مثل اعضای یک خانواده یا یک گروه به خصوص است و همه جامعه شهری را در بر نمی گیرد. پس مراد از تقدم مصلحت شهر بر مصلحت شخص، مصلحتی کلی و فراگیری در مقابل مصلحت جزئی و فردی است.

نکته‌ای که لازم به ذکر است این است که مصلحت در این جا مفهومی است عام که هر آنچه خیر و صلاح است را شامل می‌شود. مصلحت می‌تواند مربوط به هزینه کردن مال باشد مثل عوارض شهری، یا می‌تواند در ارتباط با ملک باشد مثل تخریب بنایی به جهت قرا گرفتن در مسیر توسعه شهر، و یا می‌تواند مربوط به جواز یا منع حرکت در مسیر خاصی باشد، مثل یک طرفه شدن یا بسته شدن خیابان یا کوچه‌ای.

**بلد:** با توضیحی که داده شد، مسئله دوم یعنی واژه «بلد» نیز تا اندازه‌ای روشن شد. شهر را نمی‌توان به مجموع انسان‌ها یا ساختمان‌های متراکم و یا خیابان‌ها و کوچه‌ها تعریف کرد. شهر هیچ‌یک از این‌ها نیست و همه این‌هاست. شهر جامعی اعتباری است که از واحدهای متعدد شکل گرفته و به نام شهر معرفی شده‌است. و باید منافع این جامع مدنظر قرار گیرد تا در ارکان آن خللی وارد نیاید و به بقای خود ادامه دهد. البته در نهایت، تمام ارکان شهر در خدمت واحد انسانی آن یعنی شهروندان است و مصلحت آنان باید لحاظ شده باشد و به‌عنوان غایت همه مصالح مدنظر باشد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶  
بهار ۱۴۰۱

۵۶

طبق ماده ۴ قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری، شهر محلی (مکانی) است با حدود قانونی که در محدوده جغرافیایی مشخص واقع شده‌است و از نظر بافت ساختمانی و سایر عوامل، دارای سیمایی با ویژگی‌های خاص خود است، به طوری که اکثریت ساکنان دائمی آن در مشاغل کسب، تجارت، صنعت، خدمات و فعالیت‌های اداری اشتغال دارند و در زمینه خدمات شهری از خودکفایی نسبی برخوردارند.

**قاعده:** با توضیحات داده‌شده، مفهوم قاعده نیز روشن شد. قاعده در مقام بیان این مطلب است که اگر در موقعیتی نفع شخصی از شهروندان با مصلحتی از شهر تزاحم کرد به گونه‌ای که قابل جمع با یکدیگر نبودند، به‌ناچار باید منفعت شهر که بازگشت آن به منفعت عامه است را مقدم کرد و از آنچه که موجب مصلحت شهروند خاصی می‌شود درگذشت.

**مراد از مصلحت عمومی:** مصلحت عمومی در صورتی بر مصلحت شخصی

مقدم است که یا مورد تأیید و تصویب قانون باشد و توسط قانون به رسمیت شناخته شده باشد و یا از طریق عرف تحقق پیدا کرده و تثبیت شده باشد، چرا که در غیر این صورت، اصولاً دلیلی برای تحقق آن وجود ندارد تا بخواهیم از تقدم آن سخن بگوییم. در واقع، آنچه چنین مصلحتی را ایجاد می کند قانون مورد تأیید شرع است و در صورت وجود چنین حکمی می توان حکم به تقدیم مصالح عمومی بر مصالح شخصی کرد.

### نتیجه گیری

در تزامن بین مصالح شهری و مصالح شخصی قاعده ای وجود ندارد که مستلزم تقدم همیشگی مصلحت شخصی بر مصلحت عمومی یا مصلحت عمومی بر مصلحت شخصی باشد، بلکه ملاک تقدیم، اهمیت هریک از این دو بر دیگری است. بنابراین در جایی که مصلحت عامه اهم از مصلحت فرد باشد بر طبق مصلحت عامه عمل می شود و در جایی که مصلحت فرد مهم تر از مصلحت عمومی باشد، طبق مصلحت فرد عمل می شود. البته شاید بتوان گفت در غالب موارد، آنچه اهم است مصلحت عمومی است، ولی این امر دائمی نیست و مانع از تقدم مصلحت فرد بر مصلحت عمومی در مواردی که مصلحت فرد اهم است، نخواهد بود.

با توجه به این مطالب در موارد تزامن بین مصلحت شهر و مصلحت اشخاص، نمی توان همیشه قائل به تقدم مصلحت شهر شد، بلکه لازم است به اهمیت هریک از دو مصلحت توجه کرد و آنچه اهم است را مقدم نمود. به همین جهت مشاهده می شود که در برخی شهرها، مصلحت افرادی که حاضر به فروش ملک خود برای تعریض یک خیابان نیستند، بر مصلحت شهر مقدم شده است و مسیر تعریض خیابان را تغییر داده اند. در پارهای موارد نیز مصلحت شهر مقدم شده است و خیابان را تعریض کرده اند و در برابر کسانی که مخالف با فروش ملکشان بوده اند نیز با قهر و غلبه اقدام شده است.

## منابع

### • قرآن کریم.

۱. ابن حمزه، طوسی. (۱۴۰۸ق). **الوسيلة إلى نيل الفضيل**، تحقيق محمد حسون. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**. تحقيق احمد فارس صاحب الجوائب. چاپ سوم. بیروت: دار صادر. اصفهانی، حسین بن محمد راغب. (۱۴۱۲ق). **مفردات ألفاظ القرآن**. تحقيق صفوان عدنان داوودی. لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیة.
۳. انصاری، مرتضی. (بی تا). **قاعدة لا ضرر و الید و الصحة و القرعة**. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۴. بجنودی، سید محمد موسوی. (۱۴۰۱ق). **قواعد فقهیه**. چاپ سوم. تهران: عروج.
۵. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ق). **الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة**. تحقيق محمد تقی ایروانی، سید عبدالرزاق مقرر. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ق). **المقنعه**. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية**. تحقيق احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دار العلم للملایین.
۸. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی. (۱۴۱۸ق). **ریاض المسائل**. تحقيق محمد بهره مند، محسن قدیری، کریم انصاری و علی مروارید. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۹. حلبی، ابن زهره. (۱۴۱۷ق). **غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع**. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
۱۰. حلبی، ابن ادریس. (۱۴۱۰ق). **السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى**. مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۱۱. حلبی، حسن بن یوسف. (۱۴۰۴ق). **الاجتهاد و التقليد (مبادئ الوصول إلى علم الأصول)**. تحقيق عبدالحسين محمد علی بقال. قم: المطبعة العلمية.
۱۲. حلبی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۱ق). **تبصرة المتعلمين في أحكام الدين**. تحقيق محمد هادی یوسفی غروی. تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۳. حلبی، علامه، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ق). **تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية**. تحقيق ابراهيم بهادری. قم: مؤسسة الإمام الصادق A.
۱۴. حلبی، نجم الدین، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). **شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام**.

جستارهای  
فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶  
بهار ۱۴۰۱

۵۸

- تحقيق عبدالحسين محمدعلي بقال. چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعيليان.
١٥. خامنه‌ای، سيد علي. (١٤٢٤). أجوبة الاستفتاءات (فارسی). قم: دفتر معظم له در قم.
١٦. خميني، روح الله. (١٤٢٢ق). استفتائات. چاپ پنجم. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمته الله عليه.
١٧. خميني، روح الله. (بی تا). تحرير الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
١٨. خويي، سيد ابوالقاسم. (١٤١٨ق). موسوعة الإمام الخويي. تحقيق پژوهشگران مؤسسه احياء آثار الامام الخويي. قم: مؤسسه احياء آثار الامام الخويي.
١٩. ديلمی، سلاّر، حمزه بن عبد العزيز. (١٤٠٤ق). المراسم العلوية و الأحكام النبوية. تحقيق محمود بستاني. قم: منشورات الحرمين.
٢٠. راوندی، قطب الدين (١٤١٧ق). فقه القرآن. چاپ دوم. قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی.
٢١. طباطبائي، سيد محمدحسين. (١٤١٧ق). الميزان في تفسير القرآن. چاپ پنجم. قم: مؤسسه النشر الاسلامي، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
٢٢. طريحي، فخرالدين. (١٤١٦ق). مجمع البحرين. تحقيق سيد احمد حسيني. چاپ سوم. تهران: مرتضوي.
٢٣. طوسي، محمدبن حسن. (بی تا). التبيان في تفسير القرآن. تحقيق احمد قصير عاملي. بيروت: دار احياء التراث العربي
٢٤. طوسي، محمدبن حسن. (١٤٠٧ق). تهذيب الاحكام. چاپ چهارم. تهران: دار الكتاب الاسلامية.
٢٥. طوسي، محمدبن حسن. (١٤٠٧ق). الخلاف. تحقيق علي خراساني، سيد جواد شهرستاني، مهدي طه نجف و مجتبي عراقي. مؤسسه النشر الاسلامي، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
٢٦. طوسي، محمدبن حسن. (١٣٧٨ق). المبسوط في فقه الإمامية. تحقيق سيد محمدتقي كشفی. چاپ سوم. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
٢٧. طوسي، محمدبن حسن. (١٤٠٠ق). النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. چاپ دوم: بيروت: دار الكتاب العربي.
٢٨. طوسي، خواجه نصيرالدين. (١٣٩٠ق). مجموعة رسائل خواجه نصيرالدين طوسي. تحقيق محمدتقي مدرس رضوي. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
٢٩. عاملي، كركي، علي بن حسين. (١٤١٤ق). جامع المقاصد في شرح القواعد. تحقيق

- گروه پژوهش مؤسسه آل‌البتیت ع.ا.ع.. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل‌البتیت ع.ا.ع. لإحياء التراث.
۳۰. فراهیدی، خلیل‌بن احمد. (۱۴۱۰ق). **کتاب العین**. تحقیق دکتر مهدی مخزومی، دکتر ابراهیم سامرائی. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
۳۱. فیومی، احمدین محمد. (بی‌تا). **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**. قم: منشورات دار الرضی.
۳۲. قرشی، سید علی اکبر. (۱۴۱۲ق). **قاموس قرآن**. چاپ ششم. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۳. صدوق، محمدین علی. (۱۴۱۳ق). **من لایحضره الفقیه**. چاپ دوم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۳۴. کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۲۹ق). **الکافی**. قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
۳۵. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**. تحقیق سید هاشم رسولی. چاپ دوم: تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). **استفتائات جدید**. تحقیق ابوالقاسم علیان نژادی. چاپ دوم. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ع.ا.ع..
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ق). **تفسیر نمونه**. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۸. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**. تحقیق عباس قوچانی، علی آخوندی. چاپ هفتم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۹. یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی. (۱۴۰۹ق). **العروة الوثقی فیما تعم به البلوی**. چاپ دوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶  
بهار ۱۴۰۱

۶۰



## References

### *The Holy Qur'an*

1. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār al-Fīkr lil Ṭibā'at wa al-Nashr; Dār Ṣadir.
2. Al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad ibn Mufaḍḍal. 1992/1412. *Mufradat Alfūz al-Qur'an*. Lebanon: Dār al-Shāmīyah.
3. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl Qā'idat lā Ḍarar wa al-Yad wa al-Ṣiḥat wa al-Qur'ah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
4. Mūsawī Bujnurdī, Sayyid Muḥammad. 1980/1401. *Qavā'id-i Fiqhīyah*. Tehran: : Mu'assasat al-'Urūj
5. al-Bahrānī, Yūsuf Ibn Aḥmad (al-Muḥaqqiq al-Bahrānī). 1984/1405. *al-Ḥadā'iq al-Nāḍira fī Ahkām al-'Itrat al-Ṭāhira*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
6. Ibn Nu'mān, Muḥammad Ibn Muḥammad (al-Shaykh al-Mufīd). 1992/1413. *al-Muqni'a*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī li Alfīyyat al-Shaykh al-Mufīd.
7. al-Jawhārī, Ismā'il Ibn Ḥammād. 1989/1410. *al-Ṣiḥaḥ*. Beirut: Dār al-'Ilm li al-Malāyīn.
8. al-Ṭabāṭabā'ī al-Hā'irī, al-Sayyid 'Alī (Ṣāḥīb al-Rīyaḍ). 1997/1418. *Rīyāḍ al-Masā'il fī Taḥqiq al-Ahkām bi al-Dalā'il*. Edited by Muḥammad Bahrimand. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
9. al-Ḥusaynī al-Ḥalabī, Ḥamzat Ibn 'Alī (Ibn Zuhra). 1998/1417. *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilm al-Uṣūl wa al-Furū'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.
10. Ibn Idrīs al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā'ir al-Ḥāwī li Tahrir al-Fatāwī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
11. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1984/1404. *Al-Ijthād wa al-Taqlīd (Mabādī' al-Wuṣūl 'Ilā 'Ilm al-Uṣūl)*. Edited by 'Abd al-Ḥusayn Muḥammad 'Alī Baqqāl. Qom: Al- Maṭba'at al-'Ilmīyah.
12. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1990/1411. *Tabṣirat al-Muta'allimīn*. Edited by Muḥammad Hādī Yūsufi Gharawī. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād-i Islāmī (Ministry of Culture and Islamic Guidance).
13. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1999/1420. *Tahrir al-Ahkām al-Shar'iyya 'alā Maḍḥhab al-Imāmīyya*. Edited by Ibrāhīm Bahādūrī. Qom:

Mu'assasat al-Imām al Ṣādiq.

14. al-Ḥillī, Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1987/1408. *Sharā'ī al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 2nd. Edited by 'Abd al-Ḥusayn Muḥammad 'Alī Baqqāl. Qum: Mu'assasat Ismā'īlīyān.

15. al-Ḥusaynī al-Khāminā'i, al-Sayyid 'Alī. 2003/1424. *Ajwibat al-Is'iftā'āt*. Qom: the Office of His Eminence.

16. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2003/1422. *Is'iftā'āt*. Qom: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

17. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī. n.d. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Dār al-'Ilm.

18. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1998/1418. *Mawsūat al-Imām al-Khu'ī*. V.33. Edited by reseachers of Āthār al-Imām al-Khu'ī. Qom: Mu'assasat Ihyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.

19. Sallār Daylamī, Ḥamzat ibn 'Abd al-'Azīz. 1984/1404. *Al-Marāsīm al-'Alawīyat wa al-Aḥkām al-Nabawīyah*. V.1. Edited by Maḥmūd Baštānī. Qom: Manshūrāt al-Ḥaramayn.

20. Al-Rāwandī, Quṭb al-Dīn Sa'īd ibn 'Abdullāh. 1985/1405. *Fiqh al-Qur'ān*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.

21. al-Ṭabāṭabā'ī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn (al-'Allāma al-Ṭabāṭabā'ī). 1996/1417. *al-Mizān fī Tafṣīr al-Qur'ān*. 5th. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

22. al-Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn Ibn Muḥammad. 1995/1416. *Majma' al-Baḥrayn*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Ihyā' al-Āthār al-Ja'farīyya.

23. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Tibyān fī Tafṣīr al-Qurān*. Edited by Aḥmad Qaṣīr al-'Amīlī. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī.

24. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahqīb al-Aḥkām*. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.

25. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). *Al-Khilāf*. Edited by 'Alī Khurāsānī, Sayyid Jawād Shahrīstānī and Muḥtabā Irāqī. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qum).

26. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1967/1387. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyya*. Edited by Sayyid Muḥammad Taqī Kashfī. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīya.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۶

بهار ۱۴۰۱

۶۲

27. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1979/1400. *al-Nihāya fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī.
28. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn ‘Alī ibn Ḥamzah (ibn Ḥamzah ). 1988/1408. *al-Wasīlat ‘Ilā Nīl al-Faḍīlah*. Edited by Muḥammad Ḥassūn. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.
29. Al-Ṭūsī, Khāwjih Naṣīr al-Dīn Muḥammad ibn Muḥammad. 2011/1390. *Majmū‘ih-yi Rasā’il-i Khāwjih Naṣīr al-Dīn Ṭūsī*. Edited by Muḥammad Taqī Mudarris Raḍawī. Tehran: Dānishgāh-i Tehran.
30. al-‘Āmilī al-Karakī, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Karakī, al-Muḥaqqiq al-Thānī). 1993/1414. *Jamī‘ al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawa‘id*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ al-Turath.
31. Al-Farāhidī, Khalīl ibn Aḥmad. 1989/1410. *Kitāb al-‘Ayn*. Edited by Ibrāhīm Sāmīrā’ī. Qom: Mu’assasat Dār al-Hijra.
32. Al-Fayyūmī, Abul ‘Abbās Aḥmad ibn Muḥammad. n.d. *Al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Sharḥ al-Kabīr lil Rāfi‘ī*. Qom: Manshūrāt Dār al-Raḍī.
33. Qurashī, ‘Alī Akbar. 1991/1412. *Qāmūs-i Qurān*. Tehran.
34. Ibn Bābiwayh al-Qummī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faḍīh*. 2nd. Qum: Mu’assasat al-Nash al-Islāmī li Jmā’ at al-Mudarrisīn.
35. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 2008/1429. *al-Kāfi*. Qom: Mu’assasat Dār al-Ḥadīth.
36. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-‘Allama al-Majlisī). 1984/1404. *Mirāt al-‘Uqūl fī Sharḥ ‘Akhbār Āl al-Rasūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
37. Makārim Shīrāzī, Nāṣir. 2006/1427. *Istiftā’āt-i Jadīd*. Qom: Madrasī-yi Imām ‘Ali Ibn Abī Ṭālib.
38. Makārim Shīrāzī, Nāṣir. 1995/1374. *Tafsīr-i Namūnah*. V.27. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
39. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā’i‘ al-Islām*. 7th. Edited by ‘Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
40. al-Ṭabāṭabā’ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzīm. 1988/1409. *al-‘Urwat al-Wuthqā fīmā Ta’ummu bihī al-Bawā*. 2<sup>nd</sup>. Beirut: Mu’assasat al-A‘lamī li al-Maṭbū‘āt.

